

پنداشت وارونه از گذشته نظامیان افغانستان

سایت انترنتی بی بی سی به بهانه سی سالگی قیام نظامی ثور مطلبی را زیر عنوان " نقش ارتش در کودتا های افغانستان " به قلم آقای فاروق انصاری که خود را پژوهشگر و استاد تاریخ معرفی می کند به نشر رسانیده است که با حقایق تاریخ ارتش افغانستان و گذشته نظامیان آن مطابقت نداشته صرفاً شنیده گی ها و خوانده گی های مطلب نویس را انعکاس می دهد.

آقای انصاری می نویسد: " اگر به اوضاع سیاسی و اجتماعی افغانستان در چند دهه گذشته نظری بیاندازیم، در خواهیم یافت که زمینه های اجتماعی و روانی وقوع کودتا ها در این کشور، توسط نظامیان فراهم شده است "

مبرهن است که نظامیان، ابزار ماجرا های سیاسی قدرت طلبان راست (محمد داود و هوادارانش) و چپ (عناصر خود خواه و در رهبری حزب دموکراتیک خلق افغانستان) گردیده دو بار از طریق کودتا در سرنگونی رژیم های سیاسی افغانستان شرکت ورزیدند که منجر به تشدید بحران در فضای سیاسی آنزمان شد اما این کودتا ها از برخورداری زمینه های اجتماعی و روانی در جامعه بسیار دور بودند و در واقع نمی توانستند مثل خواست های اجتماعی و روانی مردم گردند. فراهم سازی زمینه های اجتماعی و روانی یک اقدام سیاسی و یا نظامی مستلزم آن است که نخست لایه های گوناگون اجتماع مانند کارگران، دهقانان، کارمندان دولت، کسبه کاران، روشنفکران، فرهنگیان و اهل مسجد از اقدام مورد نظر باخبر شوند، روان آنها آماده گردد، حمایت شان بدست آید و بعد توسل به اقدام گردد. اگر چنین می شد، قیام های نظامی دهه هفتاد سده پیشین افغانستان کودتا نمی بودند بلکه مانند قیام های مسلحانه روسیه، چین، ویتنام، کیوبا و برخی کشور های دیگر عنوان انقلاب اجتماعی می گرفتند و شاید انکشاف اوضاع مسیر

دیگری می یافت. کودتا های افغانستان در ظلمت شب که هم جامعه و هم روان آن در خواب عمیق فرو رفته بود بوقوع پیوستند و صبحگاه از ورای امواج رادیو، اجتماع و روان آنها غافلگیر کردند. برای کودتاهای افغانستان هیچگونه زمینه های اجتماعی و روانی فراهم نبود.

آقای انصاری ادامه می دهد: " تمرکز قدرت در دست فرد یا خانواده مشخصی، نظامیان را بر می انگیزد تا با انگیزه های قدرت طلبانه - نه با هدف خدمت به مردم - دست به اقدام نظامی و یا کودتا بزنند "

" تمرکز قدرت در دست فرد یا خانواده مشخصی " نظام سیاسی توتالیتار را که بر پایه نیرو های مسلح استوار است بوجود می آورد و ارتش جزء آن محسوب می گردد چون فرد یا خانواده نمی تواند بدون تکیه گاه خاصی، در گام نخست نیرو های مسلح، قدرت را در محور خود متمرکز سازد، در اینصورت ارتش نیازی یا انگیزه ای برای قدرت طلبی ندارد. مصداق بیان آقای انصاری را می توان در کودتا های پاکستان، تایلند، برما، ترکیه و تعدادی از کشور های دیگر که نظامیان مانع انکشاف آن کشور ها در مسیر دموکراسی شده بلافاصله بعد از اقدام نظامی، قدرت را تصاحب کردند، حکومت های نظامی را بوجود آوردند یا مهره های غیر نظامی وابسته بخود را بر کرسی نشانند ملاحظه کرد اما نه در حوادث افغانستان.

نظامیان افغان در هر دو حادثه سرطان و ثور وسیله به قدرت رسانیدن دیگران شدند اما خود به قدرت نرسیدند. هم در زمان جمهوری محمد داود و هم جمهوری دموکراتیک افغانستان که از پی اقدام نظامی ثور بوجود آمد، نظامیان نه به تشکیل حکومت پرداختند و نه در حکومت های تشکیل شده نقش تعیین کننده ای داشتند بلکه در هر دو حالت - در کودتای اولی، قدرت در اختیار سردار محمد داود و اطرافیانش و در مورد دومی، در اختیار حزب دموکراتیک خلق افغانستان که آنزمان حتی یک نظامی عضویت بیروی سیاسی آنها نداشت قرار گرفت. پس شرکت ارتش در کودتاهای افغانستان را " با انگیزه های قدرت طلبانه " نامیدن حرف دور از واقعیت بوده بیانگر اصل موضوع نیست، انگیزه

های اصلی را باید در جای دیگر جستجو کرد. کودتای اول ناشی از قدرت طلبی سردار محمد داود و دومی ناشی از تضامیم عجولانه، حساب نشده و شتاب زده برخی رهبران حزب دموکراتیک خلق افغانستان بود.

در دوام مطلب آقای انصاری سعی شده روابط افغانستان و اتحاد شوروی سابق در عرصه نظامی مسبب اساسی رخداد های بحرانزای دهه هفتاد سده پیشین افغانستان، بدون آنکه اشاره ای به ریشه های اصلی بروز بحران صورت گیرد قلمداد گردد. او اضافه می کند: "+++ آموزش دیده گان در آن کشور (اتحاد شوروی) و نظامیان و افسرانی که می بایست در خدمت دفاع از مملکت و ملت خویش می بودند، به صحنه سیاست و دخالت به سود این و یا آن جریان سیاسی و یا فرد خاص کشانده شدند و وقایع و در واقع فجایع سخت و وحشتناکی را سبب شدند "

توضیح می گردد که :

اساس مناسبات بین افغانستان و اتحاد شوروی در عرصه نظامی در زمان سلطنت امان الله خان گذاشته شد و در دوران سلطنت محمد ظاهرشاه توسعه یافت. در آن سالها (دوره ظاهر شاهی) بود که حکومت افغانستان به کمک تسلیحات، تجهیزات و کارشناسان نظامی شوروی به تشکیل ارتش منظم و مدرن افغانی اقدام نمود، برای آموزش و تربیت کادرهای افسری ارتش افغانستان دانشگاه نظامی کابل (حربی پوهنتون) به کمک کشور سوسیالیستی چکسلواکیا - هم پیمان نظامی شوروی ایجاد شد و نیز اعزام دانشجویان نظامی افغانی به اتحاد شوروی آغاز یافت. اگر وابستگی به اتحاد شوروی زاده چنین مناسبات می بود که یک ارتش وابسته به منافع بیگانه و اغتشاشگر را بوجود آورد و " صدمات و آسیب های بزرگی را به ملت و کشور افغانستان وارد کرد (از نوشته آقای انصاری) "، دنیا پر از کشور های دیگری نیز بود که با اتحاد شوروی مناسبات مشابه داشتند، پس چرا نقش ارتش در زنده گی سیاسی افغانستان به گونه دیگر رقم گرفت؟ بطور مثال: ارتش هندوستان مجهز با اسلحه شوروی بود و فراوان کدر های افسری آن قدمه های گوناگون آموزشی را در دانشگاه های نظامی شوروی طی

کردند، چرا کودتا نکرد؟ ارتش های اروپای شرقی که بعد از جنگ جهانی دوم بوسیله ارتش سرخ ساخته شده و به مراتب وابسته تر از ارتش افغانستان بودند چرا هنگام فرو پاشی سوسیالیزم دولتی، آنچه خلاف خواست و منافع آنها پیش آمد دست به کودتا نبردند و در خدمت حکومت های بعدی قرار گرفتند؟ چرا در برخی کشور های عربی و افریقائی دوست شوروی، رژیم ها رفتند ولی ارتش ها به سیاست کشانده نشده و به کودتا توسل نه جستند؟ و از این قبیل چراهای دیگر *

عوامل سیاسی شدن ارتش افغانستان و کودتا کردن هایش را نه در مناسبات این کشور با اتحاد شوروی بلکه در تضاد های اجتماعی درون جامعه و خاستگاه اجتماعی افسران جستجو کرد. افسرانی که در پایان آموزش از شوروی بر می گشتند ارتش را سیاسی نکردند بلکه صفوف آنانی را که از قبل در داخل کشور، سیاسی شده بودند تقویت می نمودند. هسته اساسی آموزش سیاسی افسران نه در اکادمی های نظامی شوروی بلکه در آموزشگاه و دانشگاه نظامی کابل (مکتب حربیه ، حربی پوهنتون) نهفته بود. پرسیده می شود که آیا این ماموران کا جی بی بودند که در مکتب حربیه و حربی پوهنتون درس سیاسی می دادند؟ بحق که چنین نبود *

عوامل، آنگونه که قبلاً اشاره شد باید در محرومیت های اجتماعی جامعه و پرورش فکری متاثر از آن جستجو شوند. در سالهای چهل خورشیدی در اثر مساعی تورنجرال محمد عثمان قوماندان وقت مکتب حربیه- از محدود جنرالان فراملیتی اندیش و میهن دوست ارتش شاهی، تغییری در سیاست " طلاب گیری " دولت بوقوع پیوست که باعث بیرون آمدن معیار پذیرش دانش آموزان از تنگنای تک ملیتی و محدوده خانواده های افسران عالیرتبه شده گسترش آن را در مقیاس کل کشور مساعد ساخت. در نتیجه برای فرزندان خانواده های عمدتاً تهیدست از محلات فقیر و دور افتاده سراسر افغانستان امکان میسر شد تا به آموزش نظامی دسترسی یابند. واضح است که این مسئله نمی توانست از نظر جریان های سیاسی چپ در حال قوت یابی دور بماند. همان بود که آنها متوجه محل کار نوپیدا گردیده در بین دانش آموزان رخنه کردند و دیری نگذشت که مکتب حربیه را به مکتب " شبانه " فراگیری ترند های سیاسی حاکم بر جنبش چپ

آنوقت مبدل ساختند. در سالهای چهل خورشیدی تا سرنگونی حاکمیت جمهوری محمد داود، در هر سال تعلیمی ده ها دانش آموز که اکثراً شاگردان لایق و ممتاز صنف و دوره خود بودند به حرکت های سیاسی چپ رو آوردند و این روند را تدریجاً به دانشگاه نظامی و واحد های ارتش انتقال دادند. کار موازی درین راستا در میان افسران جوان که به تازه گی از دانشگاه نظامی کابل فارغ و به خدمت نظام تقرر یافته بودند نیز صورت می گرفت. درست در همین روال، سازمان های نظامی در جناح های خلق و پرچم حزب دموکراتیک خلق افغانستان ظهور کردند و همین ها بودند که در اقدامات نظامی دهه پنجاه خورشیدی بویژه قیام نظامی ثور شرکت ورزیدند. تعداد افسران قبلاً رجوع آورده به چپ سیاسی در سالهای چهل خورشیدی در آن سطح و کمیتی نبود که میتواند رژیتم را عوض کنند. ناگفته نباید گذاشت که سازمان انقلابی زحمتکشان افغانستان (سازا) نیز از این کارزار عقب نمانده شاخه افسری خویش را بوجود آورد، مگر شاخه مذکور فرصت راه اندازی اقدامات نظامی را نیافت.

روایت است که در همان دهه های چهل و پنجاه، سازمان نظامی متشکل از تحصیل کرده گان شوروی که آقای عبدالحمید محتاط از افسران پیشین ارتش در کتاب "سقوط سلطنت" خویش به آن اشاره می کند نیز وجود داشته و بر اساس حدس و گمان ها در حوادث، به دستور استخبارات نظامی شوروی دخیل بوده است. چگونه باید چنین اظهارات را جدی گرفت در صورتیکه از یکسو آقای محتاط معلوماتی در باره رهبری، ساختار تشکیلاتی، هدف و چگونگی فعالیت آن ارایه نمی دارد و از سوی دیگر حضور عملی سازمانی از این نوع که توانسته بر حوادث اثر بگذارد در ارتش افغانستان دیده نشده و سندی هم در این رابطه در دسترس نیست. گرد آوری های سلیقه ای و خود پندارانه گمراه کننده و ثابت نشده نمی توانند گواه حقیقت باشند. شرکت شماری از افسران در کودتای سرطان ۱۳۵۲، اگر تحصیلکرده شوروی یا اعضای حزب دموکراتیک خلق افغانستان بودند یانه از روشن اندیشی و درک ضرورت تحول در زنده گی ساکت و بخواب رفته جامعه، آنچه را که محمد داود و اطرافیانش وعده سپرده بودند و بعداً در بیانیه "خطاب به مردم افغانستان" انعکاس یافت منشأ می گرفت و ربطی به محل

تحصیل نداشت. ادعای اخذ دستور از استخبارات شوروی در آن قضیه نیز سفاهتی بیش نیست. آگاهی استخبارات نظامی شوروی از هر دو حادثه سرطان ۱۳۵۲ و ثور ۱۳۵۷ دور از احتمال نبود اما تا کنون هیچ ثبوتی به جز افواها و گمان پردازی ها در باره فرمان گیری افسران ارتش افغانستان از آن دستگاه بر ملا نگردیده است. آرشیف کا جی بی و کشف نظامی شوروی بعد از فروپاشی دولت اتحاد شوروی برای پژوهش های علمی تاریخی باز گردید اما تا کنون چنین مدرکی که افشاگر هویت " اجنت های افغانی " و دخالت آنها در کودتا ها باشد به ظهور نرسیده است.

در پیامد های بحران آفرین کارکرد های محمد داود و اطرافیانش و یا آنچه که بعد از ۷ ثور اتفاق افتاد، افسران ارتش را مقصر شمردن نه تنها واقعنگری و واقعه نگاری مسئولانه نیست بلکه یک اتهام است. کودتای ۲۶ سرطان به دستور محمد داود که از نفوذ معین سیاسی در حلقات گوناگون حکومت سلطنتی بهره مند بود رخ داد و کودتای ۷ ثور نیز به " قومانده حزب - حفیظ الله امین " و نه بر اساس تصمیم گیری و سازماندهی مستقلانه افسران ارتش بوقوع پیوست.

آقای انصاری اضافه می کند: " افراد و اشخاصی که عمدتاً در تشکیلاتی موسوم به جبهه متحد کمونیست های افغانستان گرد آمده بودند و در روزها و هفته های نزدیک به انجام کودتای ثور سال ۱۳۵۷ در کابل، روابطی را با حزب چپی طرفدار شوروی سابق موسوم به حزب دموکراتیک خلق افغانستان برقرار ساختند، به نقل از برخی منابع، تعدادشان به ششصد نفر می رسید با وصف شمار اندک گروه مذکور، اقدام نظامی شان موثر افتاد...".

هویت سازمان های سیاسی فعال آن برهه، اگر اندک بودند یا بزرگ، در ارتش یا خارج از آن، به همه روشن است. بر علاوه، " جبهه متحد " تشکلی از چندین حزب و سازمان در یک مرحله معین فعالیت سیاسی را گویند که برای تحقق اهداف مقطعی به توافق می رسند. در آستانه ۷ ثور ۱۳۵۷ در افغانستان نه اینگونه تشکلی وجود داشت و نه از موجودیت این قبیل جبهات خبری بود. همه می دانند که در آنوقت گروهی از افسران نیروهای هوایی ارتش به فرماندهی دگروال عبدالقادر (بعداً جنرال و وزیر دفاع) توافق

کردند که در صورت اقدام به عمل نظامی از جانب افسران و وابسته به حزب دموکراتیک خلق افغانستان بر ضد حکومت محمد داود، در عملی سازی آن همکاری نمایند که چنین هم شد و دگروال موصوف با افسران مربوط اش " قوماندۀ انقلاب " حفیظ الله امین مسئول نظامی جناح خلق حزب دموکراتیک خلق افغانستان را اجرا و جمهوری محمد داود را سرنگون ساختند. دگروال عبدالقادر و افسران همکارش اگر تا آنوقت پیوند "حزبی" هم نداشتند، بعد از پیروزی برنامه کودتا همه به حزب دموکراتیک خلق افغانستان پیوستند. لذا گروه نامبرده را که بیست - سی نفری بیش نبودند و در انجام کارشان تحویل اربابان نه نظامی بل سیاسی نوظهور شدند "جبهۀ متحد کمونیست های افغانستان" با عضویت ششصد نفر وانمود ساختن، اگر هدف واقعاً همین ها بودند، به کشف شگرفی می ماند که یک نسل تمام در سیاست نیم سده اخیر افغانستان از آن بی خبر بود.

نتیجه گیری آقای فاروق انصاری در بارۀ ارتش افغانستان، اینکه: "♦♦♦ دخالت ارتش و نظامیان آموزش دیده در شوروی سابق، در سیاستی که ♦♦♦ زمینه بهره برداری بیگانگان را فراهم می کرد و این مسئله از دلایل اصلی وقوع کودتاها در افغانستان بود " دلالت بر پرداخت حاشیه ای ایشان به قضایائی می کند که نیاز به پژوهش های عمیق سیاسی، اجتماعی و نظامی دارند و نباید دستخوش سطحی نگری شوند زیرا طبیعی است که دخالت ارتش به کودتا می انجامد اما اینکه چرا چنین میشود عوامل آن باید شناسائی شوند و این عوامل را، آنگونه که در بالا اشاره و توضیح گردید صرفاً به آموزش در شوروی سابق مرتبط دانستن از جدی بودن پژوهش کاسته و آنرا بی اعتبار می سازد.

http://www.bbc.co.uk/persian/afghanistan/story/2008/04/080422_ram-coup-army.shtml

27042008

www.ayenda.org